

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرستِ کتابِ داستانها و فنلکِ حسابِ بیانها، حمد و ثناء و آفرینش
حضرتِ مقدسِ جهان‌آفرین تواند بود؛ و عنوانِ نامه روایات و
طرازِ خامهٔ حکایات صلووات و تحيیات بر روضهٔ مطهر خاتم النبیین
و بر خلفای راشدین و عموم اصحاب و تابعین، سُبْخانَ رَبِّكَ رَبِّ
الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
اما بعد غرض از ترتیب این مقدمه و تحریر این دیباچه آنکه
پیش از این مسوده این کتاب مبارک که مشتمل است بر ذکر تواریخ
پادشاه جهان‌ستان چینگیزخان و آبا و اجداد بزرگوار و اولاد و
اوزوغ نامدار او، به موجبی که مشروح در خطبه آن خواهد آمد،
به فرمانِ سلطانِ سعید غازان خان آثارِ اللہ بُرْهانَه از اوراق و
طوابیم مبقر متفرق و جرايد و دستایر مختلف متنوع، در سلک
تألیف و سمت ترتیب آورده شد؛ و هم در عهد دولتش که مفوتوط
و محسود ادوارِ عهود دارا و اردوان و افریدون و انشیروان
بود، بعضی از آن سواد با بیاض رفت، و پیش از آن که شروع در
آن کتاب به پایان رسید و آغاز تحریر آن مقالت به انجام انجامید،
در تاریخ یازدهم ماه شوال سنّه آربَعَ و سَبْعِمَائَه در حدود قزوین،
که باب‌الجنة است، شباز روح آن پادشاه عدل پرور ندای یا آیت‌ها

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ أَرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً را لَبَّيْكَ اجابت
گفته، به پرواز درآمد، و قفصِ قالب شریف را بپرداخت، و بر
غرفاتِ خلید / برین و شرفاتِ اعلیٰ علیین فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِکِ
۶/۱۶ **مُقْتَدِرٍ** آشیان ساخت.

۵ چو قدرش برتر از قدرِ جهان بود

جنابِ قدسِ اعلیٰ شد مکانش

روان بادا به هر دم صد هزاران

دروع از حضرت حق بر روانش

و بر مقتضای وصیت نامه بر اعانت شعارِ بلاگث آثارِ حکمت آمیز
۱۰ محبت انگیز، که در آن روزها تجدید و تأکید عهد ولی العهدی را

که به پنج شش سال پیش از آن فرموده بود، به حضورِ جمهور
خواتین و امرا و عموم ارکانِ دولت و اعیانِ حضرت از سرِ فکری
ثابت و رایی صایب به نسانی فصیح و بیانی صریح انسا و املا
فرمود، و در تحریضِ همگنان بر رعایت آن دقایق، که الحقِ محضِ

۱۵ حقایق است، مبالغهٔ بلیغ نمود.

برادرِ بزرگوار و سلطانِ اعظم، قائدِ اکرم، شهنشاهِ اسلام،
مالک رقابِ انام، ایلخانِ اعدل، جهانبانِ اکمل، والی اقالیم

کامکاری، جامعِ تفاصیلِ بختیاری، شہسوارِ میادینِ دین پروری،
شهریارِ ممالکِ دادگستری، ممتدِ قواعدِ فرمانروایی، مشیدِ مبانی

۲۰ کشورکشایی، مرکزِ دایرةٰ گیتیستانی، مدارِ نقطهٰ صاحب‌قرانی،
زبدۀ فوایدِ تکوین و ابداع، خلاصهٰ نتایجِ اجناس و انواع، باسطِ

بساطِ امن و امان، موطنِ اساسِ اسلام و ایمان، مظہرِ شعارِ شریعتِ
نبوی، معییٰ مراسمِ ملتِ مصطفوی، منبعِ زلالِ لطفِ لایز الی، مطلعِ

هلالِ فیضِ ذوالجلالی، منظور به نظر توفیقِ رب‌انی، مخصوص به
۲۵ تأیید و عنایتِ یزدانی، پادشاهِ دین‌پناه، سایهٰ لطفِ الله، سلطان

[۱] محمد خدابنده‌خان / لازال مَقْرُونَ الْعَمَدِ بِالْدَّوَامِ مُظَفَّرُ الْأَلْوَاهِ وَ
الْأَعْلَامِ مَمْدُودُ الظَّلَّ عَلَى كُلِّ الْأَنَامِ كَمَهْ مَقْصُودٍ ظَهُورِ دُولَتِ
چِنْجِكِپْزِخَانِی وَ مَوْعِدِ دَفْعِ فَتُورِ مَلَتِ مُسْلِمَانِی، وَجُودِ پَرْ جَوَدِ
ذَاتِ مَلَکْ صَفَاتِ او اَسْتَ:

شعر

۵

آن قضا قدرتِ قدرْ تدبیر وان فلک همتِ ملک دیدار
آنک زاب و زمین دولتِ او برتوانند انجم و سپهر و غبار
آن پادشاه فرخنده بختِ مسعود طالع، که کیوان در میزان اتفاقانِ
ارکانِ بیت السلطان او می‌کند؛ و برجیس بی تلبیس سجلِ تملکِ
مالکِ ربع مسکون به نام همایون او می‌بندد؛ و بهرام خنجرِ
صمصام پیکر از پیکارِ دشمنِ بدرام او از نیامِ انتقام برمی‌کشد؛
مهرِ جهان افروز چهرِ پر نورخویش را به پرتوِ انوار رای عالم آرایش
می‌آراید؛ و زهره زهرا سازِ بربط به پرده نوا جهت نوای بزم با
برگ او می‌نوازد. تیر بی تقصیر تدبیرِ توفیرِ دیوان او به نقیر
و قطمیر می‌کند؛ و قمر کمِ هاله در بسته، رساله صیتِ سیارِ
محاسنِ اخلاقِ او به اطراف و اکناف آفاق می‌رساند؛ به راه ولی
العلی وارثِ سریرِ سلطانی و والی تاج و نگین جهانی کشت.

شعر

شَدْ مُلَكْ اَز او منَّور و شَدْ دِين اَز او قَوِيْ
شَدْ تَغْتَ اَز او مُشَرَّف و شَدْ بَخْت اَز او جَوَانِ ۲۰
بعد از وصول اپلیجان و اخبارِ مُنْهیان، مساکِ میمون
شهنشاهی به عونِ تائیدِ الْهَی از خطه ممالک خراسان که مُخیم
عساکرِ منصور و مقامِ جنودِ نامحصوص بود، بر عزیمتِ صوبِ عراق
و آذربیجان، که مقتِ سریرِ سلطنت و مستقرِ رایاتِ مملکت است،
نهضت فرمود.

شعر

دولت اندر پیش و پیروزی زپس

عصمت اندر قلب و نصرت بر جناح

و از کمالِ مرحمتِ خسروانه و وفورِ عاطفتِ پادشاهانه از
راهِ دم به دم جهت ترفیهِ خواطرِ خدم و حشم اپلچیانِ متعاقب را
متواتر می‌فرستاد، تا از عزیمتِ مبارک و وصولِ میمون بشارت
می‌دادند، و دلیل‌ای جراحت‌رسیده را مراهمِ مراحم می‌نماد؛ و
همگنان را آمدادِ استبشار روی می‌نمود و موادِ استظرهار می‌افزود؛
و فوج فوج فارغ‌البال منتظم‌الحال مراسمِ استقبال به تقدیم
می‌رسانیدند، و خود را به شرفِ خاکبوس و تیک‌پیش‌می‌پیشی درگاهِ
سلطنت‌پناه مستسعد می‌گردانید، و روز دوشنبه غرّه ماه ذوالحجۃ
سال مذکور به جانب شهر اسلام اوجان به اردوی معظّم رسید.

[شعر]

در سپهر دولت آمد کامیاب و کامران

آن پناه خسروی آن آفتابِ خسروان

۱۵

و مجموع خواتین و شهزادگان به شرفِ بندگی حضرتِ اعلیٰ
پیوستند و هاتف اقبال از ورای پرده غیب آواز برکشید:

کای روزگار مژده که باز از سپهرِ مُلک

خورشیدِ شرع بر افق کبریا رسید

بطلانِ ظلم حاسدِ اسلام رخ نمود

برهانِ عدل خسرو گیتی‌کشا رسید

دنیا و دین و دولت و بیداد و فتنه را

پشت و پناه و یار و زوال و فنا رسید

پژمرده بود گلبنِ اقبال تازه گشت

تا آبِ عدل اوش به نشو و نما رسید

۲۵

و چند روزی در کلیاتِ مهمات نظر فرموده و در باب مصالح
ملک تأمل نموده، شرایطِ ثبت و تدبیر تقدیم یافته و وظایف
تیقظ و] تحفظ به اقامت پیوست؛ و بعد از آن قورپلتای بزرگ
ساخته در مسعودترین وقتی و خجسته‌تر ساعتی، بامداد [روز]
دوشنبه منتصف ذوالحجّة سنّه ثلث و سبعمائه

۵

شعر

به فالِ همایون و فرخنده اختر به بختِ موافق و سعدِ موفر
جمشیدوار شاه نشست از فرازِ تخت
در بسته آدمی و پری پیش او میان
در خدمتش نشسته و بر پای صف زده ۱۰
میرانِ کاردیده و شاهانِ کامران
دوران خود سپرده به فرمانِ او فلك
آشغال خویش داده به توقع او جهان
و حقیقت آنکه از بدی فطرتِ عالم و ابتدای ظهورِ ذریت آدم
باز در هیچ قرنی سریر سلطنت به چنین صاحب‌قرارانی مشرف ۱۵
نگشته است. / ۱۲

چه اکثر پادشاهان ممالک جهان را به زخمِ شمشیرِ خون‌پالای
و گرزِ قلعه‌گشای مسخر گردانیده‌اند؛ و اگر بعضی را به طریقِ ارث
مسلم گشته، بی‌وجود منازع و مخاصم صورت نبسته، علی-
التخصیص در ایامِ مُغول که همگنان را به عننه مفهوم و مصور و ۲۰
به مشاهده معلوم و مقرر است که در هر انقلابی چه مایه اضطراب
و بُولْغاَق اتفاق می‌افتد؛ و از التهابِ آتشِ فتنه تیغِ آبگون چند
خون بر خاک می‌ریخت و چند سر بر باد می‌داد؛ و بازارِ تاراج
رواج یافته، اجناس و انواع هر متاع کساد می‌پذیرفت؛ و خان و

مان بسیاری معتبران و اعیان زمان بواسطه قتل و نهب متقلع و مستأصل می‌گشت؛ تا بعد از آن جلوس پادشاهی می‌سیر می‌شد. و مع‌هذا مدتی مدید قواعد آن کار متزلزل بودی، و هر روز واردی موجب تشویش و تفرقه روی نمودی و در حییز استقرار قرار نیافتد.

۵ و چون نوبت دور سلطنت به عهده‌هایمایون و ایام دولت روز افزون او رسید، معمار سابقه عنایت ازلی و نقاشی مقدمه سعادت آمیزلى طرح بنیان ایوان آن اقبال بر شکلی انداخته بود و اطباق طاق رواق آن جلال بر صورتی پرداخته که بی‌آنکه از خاک حادثه تومن گردون گردی برانگیخت، یا از میغ تیغ دست قهر ده قدره ۱۰ خونی بر زمین ریخت، عرصه عریض ممالك امن از جمله مخاوف و مهالک مضبوط و مرتب بر قانونی مکمل مهذب در حوزه تصرف نواب حضرت سلطنت‌مآب آمد؛ و زبان قلم دُرْفَشَان علی‌رغم تیغ دُرْفَشَان این ابیات بر صحیفة حال روزگار اثبات کرد:

شعر

۱۵ ای دادگستری که در ایام عدل تو
بیرون نکرد سر ز نیام آشکار تیغ
گیتی به دولت تو چنان شد که تا به حشر

آل ردیف مدح تو ناید به کار تیغ
و از این دلایل واضحه و براهین لایعه به علم الیقین معلوم ۲۰ می‌شود که اختصاص حضرت شهنشاهی به عین عنایت و تأیید الہی بر وجهی معین و مخصوص است، و اساس آن خصوصیت بغايت محکم و مخصوص. و یکی از اکابر افاضل وقت که از کمال فصاحت سعبان زمان است و به متأخری این حضرت حسان دوران، در فحوای حروف اسم مبارک بر حسب: **الْأَلْقَابُ تُنَزَّلُ مِنَ الْسَّمَاءِ** ۲۵ تأمیل کرده، عین این معنی را به نظم آورده:

فکر می‌کرد ساعتی بنده
که از آن غافل است خواننده
کای هواخواه شاه فرخنده
که به شاه است سخت زیننده
یک به یک حرف شاه خربنده ۵

سايئه خاص آفریننده
که به عقداند هر دو مانده
به ده و پنج گوهر آگنده
بر در گنج ايزد افگنده ۱۰

جمع شد خاطر پراگنده
شاه خربنده باد پاینده
از سپهر دوام تابنده
بر جمله بعد از اقامت مراسم شادمانی و بسط بساط نشاط

و کامرانی از حال یاساق و یوسون و عادات و رسوم برادر خویش،
سلطان سعید غازان خان، آثارالله بُرْهانه، تفحص فرمود و از ۱۵

كيفيت اصدار و انفاذ احکام او استکشاف نمود؛ و از غایت اخلاص
محبت با برادر و وفور حقشناسی و مرقت، صواب حال چنان
دانست که تمامت امرا و اركان دولت او بر قرار سابق و رسم
سالف ممکن و محترم باشند؛ و راه مناصب و اشغال هر یک بر ۲۰

ایشان مقرر و مسلم بود؛ و امور مملکت و مصالح ولایات بر همان
طريقه و ضابطه مجری و ممضنی، و از شوایپ تغییر و تبدیل و
زيادت و نقصان مبرأ و معتر؛ و همگنان را يقین حاصل که به یمن
آن حسن التدبیر کامل،

شعر

چنان با نظمِ خویش آید امورِ مملکت زین پس

که جز در زلَفِ مهر و یان نیابد کس پریشانی

مبني برین معنی چون اجزای این تاریخ از سواد و بیاض به

۵ مطالعه اشرف پیوست، از آنجا که کمال عقل و کیاست و وفور

دانش و فراتست پادشاهی است، آن را اصلاحی تمام و ضبطی با

نظام فرمود، و چون در عهدِ همایون و دولتِ روزافزون تمامی آن

با بیاض می‌رفت، اولی چنان نمود که به نام مبارک / او باشد، و

31 صدر الكتاب به ذکرِ القابِ حضرتِ سلطنت‌مآب مزین گردد. از راه

۱۰ اخلاقِ حمیده و مرقتِ جبلی راه آن معنی باز نداد و فرمود که بر

قرار به نام سلطان سعید غازان خان، آنارالله بُرْهانه، تمام کند،

و خطبه آن همچنان به ذکرِ القابِ او موشح باشد. بر وفقِ فرمان

جهان مطاع بر همان منوال به تحریر می‌پیوندد.

و چون پادشاه اسلام، خَلَّدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ، از غایت علوٰ همت

۱۵ همواره مستبحث انواعِ علوم و متخصصِ فنونِ حکایات و تواریخ

است، و اکثر روزگار می‌میونش به اکتسابِ صنوفِ فضایل و کمالات

مصطفوف، بعد از مطالعه و اصلاح این تاریخ فرمود که چون تا غایت

وقت در هیچ تاریخی، تاریخی که مشتمل باشد بر احوال و حکایات

عموم اهلِ اقالیم عالم و طبقاتِ اصنافِ بنی‌آدم نساخته‌اند، و در

۲۰ این دیار هیچ کتاب در بابِ اخبار سایرِ بلاد و امصار موجود نبوده؛

و از پادشاهانِ متقدم کسی تفھص و تتبع آن ننموده. در این ایام

که بحمدالله و مته اطراف و اکنافِ رُبْع مسکون در تحتِ فرمان

اُرُوغِ چینگیزخان است و حکما و منجمان و اربابِ دانش و

اصحابِ تواریخ اهل ادیان و ملل، از اهالی خیاثی و مأچین و هند

۲۵ و کشمیر و تبت و اُويغۇر و دیگر اقوام اترال و اعراب و افرنج،

در بندگی حضرت آسمان‌شکوه گروه گروه مجتمع‌اند، و هریک را از تواریخ و حکایات و معتقدات طایفه خویش نسخه‌ای هست، و بر بعضی از آن واقف و مطلع؛ رای جهان‌آرای چنان اقتضا کرد که از مفصل آن تواریخ و حکایات مجملی که از روی معنی مکمل باشد بنام همایون ما بپردازند، و آن را [با صور الاقالیم] و مسالک‌الممالک به هم در دو مجلد نوشته، ذیل این تاریخ مذکور سازند، تا مجموع آن کتابی عدیم‌المثل باشد جامع جمیع انواع تواریخ به حکم آنکه فرصت هست و انشای چنین یادگاری که در هیچ روزگاری پادشاهان را دست‌نداده است میسر می‌شود، بی‌اهمال و امہال به اتمام باید رسانید، تا موجب دوام نام و ناموس گردد.

به موجب فرموده از جمله فضلا و معتبران طوابیف مذکوره تفحص و استخار نموده، و از مضامین کتب متقدمان التقاط کرده، مجلدی دیگر در باب تواریخ عموم اقالیم در قلم آمد؛ و یک مجلد دیگر در بیان صور الاقالیم و مسالک‌الممالک ضمیمه آن کرده ذیل این تاریخ مبارک‌ساخته، و مجموع کتاب به جامع‌التواریخ مسمی گشت و تفاصیل و حکایات و داستانها و کیفیت اوضاع آن بر وجهی است که در فهرستی که متعاقب این فصل در قلم خواهد آمد اثبات می‌یابد.

و چون محقق است که موّرخ قضایا و حکایاتی که نویسد و تقریر کند، هیچ‌کدام به رای‌العین مشاهده نکرده باشد، و از آن جماعت نیز که صاحب حادثه و قضیه باشند و تاریخ احوال ایشان بود که ذکر رود، به مشافه نشنیده الا آنکه به نقل راویان نویسد و گوید.

— و نقل دونوع است: یکی متواتر که موجب علم باشد و در آن شبه‌تی نه، چنانکه ما را به تواتر وجود پیغمبران و پادشاهان و

مردمان مشهور، که در قرن‌های پیش بوده‌اند؛ و وجود شهرهای دور چون مکه و مصر و دیگر بلادِ عیین مشهور با آنکه ندیده‌ایم معلوم شده، بر وجہی که هیچ تردّد در آن نمانده، و بنای تمام شرایع و ادیان بر نقلِ متواتر است، و این نقلِ متواتر در بعضی قضايا نزد عموم خلق اعتبار دارد، و در بعضی نزد طایفه‌ای مخصوص؛^۵

و نوع دوم نقل غیر متواتر است که آن را آحاد خوانند، و آن محتملِ صدق و کذب باشد و محلِ اختلاف و نزاع؛ و بیشتر احوال و حکایات که مردم اختیار کنند بدین طریق غیر متواتر باشد؛ و جهت آنکه به تجربه و محسوس معلوم و محقق است که قضیه‌ای که دیروز واقع شده، اگر صاحب واقعه تقریر آن کند قطعاً کماهی آن بر خاطر نداشته باشد، بلکه در هر مجلسی که باز گوید، در عبارت و الفاظ او تغییر و تبدیلی واقع شود؛ و ازین جهت است که با آنکه در شرعیات احتیاط بليغ بهجای آورده‌اند، اختلاف بسیار در آن افتاده، تا غایت که بعضی احاديث نبوی را نيز بواسطه اختلاف حالِ راویان مشکوک‌فيه می‌دانند؛ و ايمه متقدّم تتبع بسیار كرده‌اند و بعضی را باز گزیده، و آن را صحاح می‌خوانند؛ و باقی در حیز تردّد و توقف باقی. و بیشتر اختلافات ايمه در مسالی شرعاً بنابراین معنی است، و مع هذا انکار آن مختلف‌فيه نشاید کرد، چه در دین آنکس که انکار کند خلل آید.^{۱۵}

پس یقین حاصل می‌شود که تواریخ چندین / اقوام مختلف و ازمانِ مطالع مطلقاً محقق نتواند بود، و روایاتی که در آن باب کرده باشند و کنند متساوی و متفق‌عليه [نه]. و هرآینه هرکس چنانکه به توواتر به وی رسیده باشد یا به‌سبیلِ اخبار شنیده روایت کند. و بسیار بود که راوی بر حسبِ دلخواه خود زیادت و نقصان^{۲۵}

کرده در تقریر آورد؛ و اگر نیز دروغی محض بگوید در عبارت مبالغت و تأکیدی چند نماید که متضمن وقوع اختلاف باشد. و چون اجرای سنت الهی بر این جملت [است] که ذکر رفت و طبیعت آدمی بر این شیوه مجبول، هر آفریده که خواهد که برخلاف این معانی تقریری کند، محال‌اندیش و باطل‌گوی باشد. و چون چنین است، اگر موّرخ اندیشه کند که چیزی نویسد که محقق و مالاکلام باشد، قطعاً هیچ حکایتی را ایراد نتواند کرد؛ چه هر آنچه او ایراد کند روایتی باشد از جمعی بزرگان که آن را مشاهده کرده باشد یا به نقل از دیگران شنیده، یا از کتب متقدمان مطالعه کرده؛ و به هر حال چنانکه ذکر رفت محل اختلاف باشد. و اگر ۱۰ بدین سبب ترك نوشتن و گفتن گیرند و از آن اندیشنند که نبادا که مردم اعتراض کنند و پسندیده ندارند؛ هرآینه جمله قصص و اخبار و احوال عالم متروک ماند و عموم خلق از فواید آن محروم. پس وظیفه موّرخ آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و هر طایفه به موجبی که ایشان در کتب خویش آورده باشند و به زبان روایت ۱۵ و تقریر کنند، از کتب مشهور متداول میان آن قوم و از قول مشاهیر معتبران ایشان نقل می‌کند، و می‌نویسد؛ و **الْتَّهْدِيدُ عَلَى الرَّاوِي**.

و چون شرح داده شد که هر صنفی از اصناف مردم و هر طایفه‌ای از طوایف خلائق نقل اخبار و روایت احوال بر حسب ۲۰ معتقد خویش کنند و هرآینه آن را بر معتقدات دیگران راجح دانند، و در با ب حقیقت آن مبالغه بلیغ نمایند. و ممکن نه که مجموع خلائق در جمیع قضایا متفق‌الکلمه باشند؛ و این معنی نزد همگنان واضح و لایح. موّرخ چون نقل از اقوام مختلف کرده باشد لاشک در سخن او اختلاف نماید، و بعضی مردم در بعضی موضع ۲۵

و حکایات اعتراض کنند، اما نیک و بد و عیب و هنر آن به وی راجع نیاشد؛ [چه] او چنانکه گفته شد تقریر اقوال و اخبار ایشان می‌کند و البته و اصلاً تحقیق حقیقی نتواند کرد، چنانکه ذکر رفت و جهت آنکه به اتفاق جمهور نقل متواتر معتبر و مقبول است، و اگرچه توادر مسلمانان معتبرتر از همه باشد، اما بنای روایات مختلف بر آن نتوان نهاد.

پس بالضروره هر آنچه نزد هر طایفه‌ای متواتر و منقول باشد معتبر باید داشت. چه متواتر گفتم که یا نزد عموم اعتبار دارد یا پیش طایفه‌ای مخصوص. و آنچه [بر] سبیل غیر متواتر نقل ۱۰ کنند، محتمل صدق و کذب باشد، وظیفه موّرخ، چنانکه یاد کرده شد، آن قدر تواند بودکه از قول اهل اعتبار و شهرت و کتب معتبر متداول نقل کرده می‌نویسد. و اگر بر وفق تصور خویش در آن تصریف نماید، بلاکلام بی‌وجه و ناصواب افتاد.

مقصود از این کلمات آنکه چون این ضعیف به تألیف این کتاب ۱۵ جامع التواریخ مأمور شد از آنچه در کتب مشهور هر طایفه مسطور یافت و از آنچه نزد هر قومی به نقل متواتر شهرت داشت، و از آنچه دانایان و حکماء معتبر هر طایفه بر حسب معتقد خود تقریر کردند، هم بر آن منوال بی‌هیچ تغییر و تبدیل و تصرف در قلم آورد. و یُمکن که به سبب قصور فهم او یا اهمال راوی، بعضی از ۲۰ آن جمله فوت شده باشد؛ و مع هذا دلخواه بود که در تنقیح حکایات، اجتهادی هرچه تمامتر رود، لیکن در آن باب زیادت سعیی می‌شود.

چه پوشیده نیست که چنین کارها را استعدادی تمام و مهارتی در جمیع علوم باید، و آن معانی در خود ناموجود دید. و نیز به ۲۵ زمانی دراز و در سن جوانی و فراغتی هرچه تمامتر توان کرد.

و اتفاق اشتغال به این کار در او اخیر سنت کم‌ Holt افتاد، و جهت آنکه از بندگی حضرت این بنده ضعیف را در سلک نواب آورده‌اند و به ساختن معظّمات امور مأمور گردانیده، با آنکه استعداد آن کار بزرگ نداشت و قوت عقل و ذهن بدان وافی نه، امثال فرمان را اشتغال بدان لازم بود، و به قدر وسع سعی در آن باب واجب و ۵ چون قوت ذهن بدان امر وفا نمی‌کرد، به جمع تواریخ نیز که هم از معظّمات امور است چگونه وفا کردی؟!

بنابراین اسباب / و آذدار که ذکر رفت، امید به لطف عمیم بزرگانی که این کتاب را در مطالعه آرند، واثق دارد که بر آنچه محل خطا و خلل و موقع سهو و زلل باشد ذیل عفو و اغماض ۱۰ پوشانیده، اصلاح و العاقی که لایق و مناسب دانند فرمایند و این ضعیف مأمور را معذور دارند. و هرچند تواریخ بعضی اقوام که کفار و عبّدة الاصنام‌اند، اباطیل خیالات و اضالیل حکایات نامعقول ایشان است، جهت آن ایراد کرده شد تا اولوا الابصار را موجب ۱۵ اعتبار باشد، و اهل اسلام و ایمان از مطالعه آن بر معتقدات فاسدۀ اربابِ ضلالت اطلاع یابند و از آن معانی اجتناب جسته، به ادای وظایف، شکر نعمت هدایت و نور ایمان که ماورای جملة الطاف و کرامات ربّانی است قیام نمایند. و اللہ تعالیٰ هُوَ الْمُسْتَعَنُ وَ عَلَيْهِ الْاعْتِمَادُ وَ التَّکَلُّنُ.

چون بنده دولت در باب قصور خویش و تمہید عذر خود و ۲۰ دیگر موّرخان این کلمات که تقدیم یافت در دیباچه این کتاب جامع التواریخ ایراد کرد، آن را به بندگی حضرت به محل عرض رسانید. و چون به مطالعه اشرف پیوست، از راه مرحمت سیوْر غامپشی فرمودند که آنچه پیش از این هر کس تقریر کرده و نوشتۀ، یُمکن در آن زیادت و نقصانی باشد، و عذر ایشان همین ۲۵

است که تو یاد کرده‌ای، و هرآینه تو نیز معذور باشی. و آنچه از زمان چپنگ‌پزخان تا اکنون از کلّیاتِ امور و شرح شعب تقریر رفته، و مطلوب کلّی آن است و ما را بیشتر بکار می‌آید، خود همه درست و راست است و هیچ‌کس اعتراضی نتواند کرد، و مثل این دیگری ننوشه و ضبط نکرده. و کسانی که واقعی آنحال و حکایات و هر جزوی از اجزای آن باشند، همه بر این متفق باشند و انکاری نتوانند کرد. و راست‌تر و محقق‌تر و روشن‌تر از این تاریخ کس ننوشه است.

چون در حضرت سلطان اسلام، **خَلَّدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ**، بدین موجب ۱۰ پسندیده آمد، شکرِ حق تعالیٰ گزارده شد. و هرچند در همه ابواب خود را مقصر و قاصر دانسته، چون در چنان حضرتی پسندیده افتاد و به نظرِ قبول و ارتضا ملعوظ گشت، به کدام شکر مقابل توان گردانید. ایزد تعالیٰ سایهٔ مرحمت این پادشاه بنده نواز سالهای دراز در فرماندهی و عظمت پاینده و مستدام دارد،
۱۵ **بِحَقِّ الْثَّنِيِّ وَ آلِهٖ وَ أَلْسَلَامٌ**.

فهرست

این کتاب مبارک که نام آن جامع التواریخ است و بر سه مجلد موضوع:

مجلد اول

که در این وقت شاهنشاه اسلام او لجایتو سلطان خلّدالله سلطانه ۵ فرمود که برقرار به نام برادرش سلطان سعید غازان خان، آنارالله بُزهانه، تمام کند و این مجلد مشتمل است بر دو باب:
باب اول:

در بیان حکایات ظهور اقوام اتراء و کیفیت انشعاب ایشان
به قبایل مختلفه و شرح حال آباء و اجداد هر قوم بر سبیل کلی؛ ۱۰
و این باب مشتمل است بر دیباچه و چهار فصل مذکور فیه. /

دیباچه

در ذکر حدود موضع اتراء و تفصیل اسامی و القاب هر
شعبه‌ای از آن اقوام، آنچه معلوم شده است.

فصلول در شرح احوال آن اقوام مذکوره ۱۵

فصل اول: در حکایات اقوام اوغوز که پسرزاده آبولجه خان
بوده که پسر نوح پیغمبر بود، یافث نام، و اقوامی که از اعمام
او با او متفق بودند و ذکر شعب او.

فصل دوم: در ذکر اقوامی از اتراء که ایشان را این زمان مغول می‌گویند لیکن در قدیم هریک را اسمی و لقبی مخصوص بوده، و هم سروری و امیری داشته‌اند.

فصل سوم: در ذکر اقوامی از اتراء که هریک علی‌حده پادشاهی و مقدمی داشته‌اند لیکن ایشان را با اقوامی که در فصوص سابق ذکر ایشان آمده خویشی نبوده.
۵

فصل چهارم: در ذکر اقوام اتراء که در قدیم لقب ایشان مغول بوده، و این فصل بر دو قسم است:
قسم اول در ذکر مغولِ دُزلکپن؛ قسم دوم در ذکر مغولِ نِزُون.

باب دوم

۱۰

در بیان داستانهای پادشاهان اقوام مغول و اتراء و غیرهم، و مشتمل است بر دو فصل:

فصل اول: در داستانهای آباء و اجداد چنگیزخان بما فيه حکایات احوال خویشان ایشان، و آن ده داستان است:

داستان دُوبُون بُایان و آلان قُوا
۱۵

داستان آلان قُوا و سه پسر او

داستان بُودُچْر قاآن پسر آلان قُوا

داستان پسر بُودُچْر دُوتُوم مین

داستان پسر دُوتُوم مین قايدُوخان

داستان پسر قايدُوخان بای سِنگُقور
۲۰

داستان پسر بای سِنگُقور تومبیخان

داستان پسر تومبیخان قابولخان

داستان پسر قابولخان بَرْتَان بَهَادر

داستان پسر بَرْتَان بَهَادر پیسوگابهادر

فصل دوم: در داستان چنگیزخان و اُرُوغ نامدار او که بعضی

۲۵

قاآن هر عهده اند و بعضی پادشاه الوسی معین بمافیه مجمل حکایات پادشاھان اقالیم عالم که معاصر هریک از ایشان بوده اند تا این زمان که پادشاه وقت است. / ۱۷

داستان چینگیزخان که پسر پیسوگابهادر بوده مدت عمرش هفتاد و دو سال، مدت پادشاھی بیست و سه سال. ۵

داستان اوگنای قaan پسر سوم چینگیزخان [و] ولی العهد او مدت عمرش...؛ مدت پادشاھیدوازده سال.

داستان جوچیخان پسر مهتر چینگیزخان و اوروغ او تا بدین عهد. مدت عمرش چهل سال مدت پادشاھی... .

داستان چقنایخان پسر دوم چینگیزخان و اوروغ او تا بدین ۱۰ عهد. مدت عمرش... مدت پادشاھی... .

داستان تولویخان بن چینگیزخان پسر چهارم و وارث یورت و خانه های او. مدت عمرش... مدت پادشاھی... .

داستان گیوکخان پسر مهتر اوگنای قaan که بعد از پدر قaan [عهد] شد. مدت عمرش... مدت پادشاھی... . ۱۵

داستان منگکه قaan پسر مهتر تولویخان که بعد از گیوکخان قaan شد. مدت عمرش... مدت پادشاھی هشت سال.

داستان قوبیلای قaan پسر دوم تولویخان که بعد از منگکه قaan قaan شد و از آن برادرش اریغ بوکا. مدت عمرش هشتاد [و] دو

سال؛ مدت پادشاھی سی [و] پنج سال. ۲۰

داستان تیمور قaan پسرزاده قوبیلای قaan که این زمان قaan وقت است. مدت سن مبارک او در این عهد... مدت زمانی که از جلوس او گذشته... .

داستان هولاکو خان پسر دوم تولویخان که در ایران زمین پادشاه شد. مدت عمر او چهل و هشت سال. مدت پادشاھی او ۲۵

پانزده سال.

داستان آباقاخان پسر مهتر هولاگو خان که بعد از پدر پادشاه شد. مدتِ عمر او... مدتِ پادشاهی هژده سال. ۵
 داستان تکودار احمد پسر هولاگو خان که بعد از آباقاخان پادشاه شد. مدتِ عمر او... مدتِ پادشاهی او دو سال.
 داستان آرگون خان پسر مهتر آباقاخان که بعد از احمد پادشاه شد. مدتِ عمرش... مدتِ پادشاهی هفت سال.
 داستان گینجا تو خان پسر آباقاخان که بعد از آرگون پادشاه شد. مدتِ عمرش... مدتِ پادشاهی سه سال و نه ماه. ۱۰
 داستان سلطان سعید غازان خان پسر مهتر آرگون خان که بعد از گینجا تو پادشاه شد. مدتِ عمرش سی [و] سه سال [و] شش ماه. مدتِ پادشاهی هشت سال [و] نه ماه.
 داستان جلوس مبارک شہنشاہ اسلام اول چایتو سلطان خلید ملکه. مدتِ سن مبارک او در این عهد... مدتِ سلطنت او تا ابد پاینده باد.

مجلد دوم

که شہنشاہ اسلام اول جایتو سلطان خلّد اللہ سلطنتہ انشا فرمود
و به نام همایون او نوشته می شود، و مشتمل است بر دو باب:
باب اول

در ذکر تاریخ سلطان اسلام از ابتدای ولادت مبارک او تا این ۵
زمان که این کتاب در جلد می رود ماه... سنه... و سیعیانه هجری
و سن مبارکش.

باب دوم

و آن موضوع است بر دو قسم:

قسم اول

و آن مشتمل است بر دو فصل / ۱۸

فصل اول

در مجلل تواریخ تمامت انبیا و خلفا و پادشاهان و سایر طبقات
اصناف مردم از عهد آدم علیہ السلام تا این زمان که ماه... سنه...
و سیعیانه هجری است علی سبیل الایحاز و الاختصار.

فصل دوم

در مفصل تواریخ هر قومی از اقوام [اہل] عالم که ساکنان

رُبِّعٍ مسکون اند عَلَى اختِلافِ طَبَقَاتِهِمْ [وَ أَصْنافِهِمْ].
و هر چند بعضی از این تواریخ مفصل مجملاً در فصل ساق
آمده، اما بیشتر آن است که داخل آن تاریخ مجمل نشده، و اگر
خواهد که از آنجا معلوم کنند مفهوم نگردد؛ و بعضی دیگر آن
است که پیش از این پادشاهانِ متقدم و مورخان این دیار آن
تواریخ را به دست نیاورده‌اند و بران احوال واقع نگشته؛ و در
این عهد همایون بر وفقِ اشارتِ حضرتِ سلطنت از کتب هر
قومی حاصل گردانیده و دانایان هر طایفه‌ای را طلب داشته، به
قدر امکان تحقیق کرده در قلم آمد؛ آن تاریخ است بدین تفصیل و
۱۰ ترتیب که اثبات می‌یابد.

قسم دوم

در ذکر تاریخ مبارک سلطان اسلام خَلَّدَ اللَّهُ تَعَالَى سُلْطَانَهُ از
آن زمان باز که این مجلد دوم تمام کرده در جلد می‌رود، ماه...
سنّه... و سَبْعَمِائَةٌ هجری تا سالهای نامتناهی که مدتِ عهداً این
۱۵ پادشاهی خواهد بود، مورخانی که ملازم بندگی حضرت‌اند و
باشند، آن را می‌نویسند و ذیل این مجلد دوم می‌سازند. والله
الموفق.

مجلد سیوم

در بیان صور الاقالیم و مسالک الممالک و مسافتات به قدر
۲۰ امکان تتبع و تحقیق کرده، آنچه پیش از این در این ممالک دانسته
بودند و شرح آن در دفاتر آورده و مصور گردانیده و آنچه در این
عهد همایون حکما و دانایان هند و چین و ماچین و فرنگ [و
خطلای] و غیرهم در کتب خویش یافته، بعد از تحقیق تقریر کردند
تمامت در این مجلد سوم اثبات کرده شد مجملاً و مفصلاً. / ۹۱

مجلد اول جامع التواریخ

حمد و ثنای فراوان و شکر و سپاس بی پایان من آفریدگار
بیچون و مبدع صنایع کن فیکون را جَل جَلاله و عَمَّ تواله، و
صلواتِ نامحدود و تعیاتِ نامحدود نثار حضرت رسالت و بارگاو
جلالت، سرورِ جمله انبیا و مهترِ کافه اولیا و اصفیا محمد مصطفی / ۱۰
و بر آل و اولادِ اطهار و اصحابِ مهاجران و انصار و اتباع و
اشیاع او باد.

[اما بعد] بباید دانست که عظمتِ ذاتِ ذوالجلالی و کبریایی
صفاتِ لايزالی نه چنان و چندان است که به تقریرِ نطق و بیان و
تحrir کلک و بنان بندۀ ضعیف نحیف و صفت‌پذیر گردد. و هرچند ۱۰
تمامتِ مخلوقات و مکوناتِ عالم علوی و سفلی از ماه تا ماهی و از
عرش تا فرش، ناطق و صامت، جاندار و جامد اولاً و آخرأ، باطنأ
و ظاهرأ به حمد و ستایش آفریدگار و پروردگار خویش قابل و
ذاکر اند، و به یگانگی و بی‌مانندگی اش مقرر و شاهد.

۱۵

شعر

هریک به زبانِ خود سبق را تسبیح همی کنند حق را
انسان به لسانِ قال ناطق حیوان به زبانِ حال صادق
اقرار جماد چیست بودن تسبیح نبات دان فرزودن

فَقِيْ كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ شَدُّ عَلَى آنَهُ وَاجِدٌ
 اتا حالِ عاشقانِ جمالِ جلالِ قدس و مشتاقانِ زلالِ وصالِ انس
 که سالکانِ راو طلب و روندگانِ بادیه تعب‌اند، مانند تشنۀ‌ای
 تواند بود که در بیداری و خواب همواره آب‌کند، و هرگز
 ۵ مقدار شربتی که مسکنِ عطش او گردد نچشیده باشد و در هیچ
 وقتی به دیده ندیده / باشد. آن تشنۀ عذوبتِ فرات و نیل و سلاستِ
 ۱۱۰ b
 تسنیم و سلسibil چه داند و شروع و خوض در بحر عمان و معیط
 بی‌پایان کی تواند؟! همچنین هریک از آن عشاقي مشتاق بر وجہی
 که شایسته و بایسته باشد، به ذکر ستایش جنابِ سبحانی چون
 ۱۰ قیام نماید و از عبده شکر آلا و نعمای ربانی چگونه بیرون آید؟!

شعر

صنعِ تو به پیهٔ پاره‌ای چون بینند
 شکر تو به گوشتُ پاره‌ای چون گویند
 نه عقل به گُنه لايزال تو رسد
 نه فکر به غایتِ کمالِ تو رسد
 ۱۵ در گُنه کمالت نرسد هیچ کسی
 کو غیر تو کس تا به کمالِ تو رسد
 و چون چنین است اعتراف به عجز و اقرار به قصور غایتِ شکر
 و سپاس و نهایتِ حمد و ثنا باشد؛ و خواجۀ کاینات و خلاصه
 ۲۰ موجودات، علیه أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ أَكْمَلُ التَّعْيَّاتِ، چون در شب
 معراج از کُونین گذرده به مقام قابِ قوسمین رسید به عجز
 اعتراف نمود و گفت: لَا أُخْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيْ
 نَفْسِكَ.

و این معنی را فردوسی طوسی گفته است:
 ۲۵ جهان را بلندی و پستی توی ندانم چه‌ای هرچه هستی توی

و مع هذا به لطف بی‌منت و فضل بی‌علت اکثر صفات و اخلاق خویش را نمودار آفریده، و جمالِ جلال خود را بر جلوه‌گاه سُرپیغم آیاتِنا فی الْأَفَاقِ و فی أَنفُسِهِمْ به عاشقانِ اهلِ عرفان نموده؛ و درِ عاطفت و مرحمت بر عالمیان گشاده؛ و خواص و عوامِ اصنافِ انان را خوانِ انعام عام نهاده، تا هر کس و هر چیز ۵ به قدر استعداد بهره‌ور شوند، و همگنان در فیضان جودِ نامتناهی مشارک و مساهم باشند.

شعر

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد
مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ۱۰
لطفت به کدام ذره پیوست دمی
کان ذره به از هزار خورشید نشد

و بعضی از اسرار مکتوم حق آن باشد که وهم و ادراک هر کس بدان نرسد، و آنچه از آن جمله حکما و علماء را مفهوم و معلوم شده، اگر با عوام و جهال تقریر کنند، بعضی به سبب بی‌استعدادی ۱۵ و بعضی به جهت اختلافِ آراء و معتقداتِ ادیان و ملل و استنکاف از متابعت یکدیگر حق را قبول نتوانند کرد؛ و به جعود و انکار پیش‌آیند/ و مقتضای تقدیر‌الله‌ی آن است که آثارِ آن اسرار به اظهار رسد، تا عالمیان به عیان مشاهده کنند؛ و هیچ‌یک منکر نتوانند شد تا بدان واسطه معبود واجب‌الوجود را بشناسند و ۲۰ قدرت و دیگر صفات او بدانند و ایمان آورند. و چنین کسان تشبه و تخلّق به جماعتی کنند که بواسطه اعمالِ خیر و حسنِ صدق و اخلاص زندگی ابد و عز سرمد یا بند؛ و ذکر ایشان به نیکی بر روی زمین و روزگار بماند؛ چنانکه ابراهیم خلیل صلوات‌الله و سلامه‌علیه، که از جمله اقارب و عشاير خود که مشرك و بت‌پرست ۲۵

بودند، موحد و خدا پرست گشت و به اخلاقِ ربانی و صفاتِ یزدانی متخلّق و متّصف شد؛ و به موجبی که معروف و مشهور است و در قصص و تواریخ مذکور. از جمله اخلاق و صفات کریمانه او یکی سخاوتِ طبیعی و مروقتِ ذاتی بود و همواره به حکم:

شعر

۵

گسر دسترس است بود تهاون منمای

کان دسترسِ تو دستگیرِ تو شود

در بساط او سِماط انداخته بودی و هیچ مسافر و مقیم از طعام و ادام او بی بهره نماندی. و سببِ صدق و نیاز و محبت و اخلاصی ۱۰ که با حضرتِ حق داشت لقب او خلیل‌الله شد. و چنانچه در کتب مسطور است جهتِ آنکه تا عالمیان را صدقِ اعتقاد او مبرهن و محقق شود او را ابتلا و آزمایش فرمود و بد و حی و الهام کرد ۱۵ تا فرزند ارجمند و قرۃ‌العین دلبند خود را اسماعیل علیه‌السلام در راه حق قربان کند. ابراهیم صلوات‌الرحمن علیه بر فور امر حق تعالی را مطاوعت و انقیاد نمود و به امثال فرمان پیش آمد و به تعجیل اسماعیل را طلب داشت و با وی گفت: **يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَأَنْظُرْ مَاذَا تَرَى.** او در جواب آن خطاب گفت: **سَمِعًا وَ طَاعَةً، يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمِرُ سَتَعْدِنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ.**

۲۰ ابراهیم علیه‌السلام چون تسلیم شدن اسماعیل مشاهده کرد، از سرِ اخلاص و جدّ بلیغ به بستن دست و پای نازنین خویش و نهادن پهلو و رویش بر زمین مبادرت نمود؛ و خنجر آبدار بران روان بر خنجر آرام روان خود نهاد، تا به کیش خویش او را قربان کند.

۲۵ چنانکه روایت است هر چند کارد بر حلق او می‌مالید، کارد

/۱۱

منحرف می‌گشت و نمی‌برید. چون شرایط فرمانبری ابراهیم صلوات‌الله‌علیه به تقدیم رسید / و حق تعالی به خلائق باز نمود که صدق نیت و اخلاص عقیدت او تا غایتی است که فرزندی را که باری جل جلاله بعد از آنکه هشتاد سال از عمر او گذشته بود و هیچ فرزندی نداشت به‌وی ارزانی فرموده در راه حق دریغ نداشت. ۵ جبرئیل امین را صلوات‌الله‌علیه با کبشی جهت فدای اسماعیل علیه‌السلام و منع کشتن او به ابراهیم فرستاد، و به‌وی ندا کرد: **يَا إِبْرَاهِيمُ، قَدْ صَدَقْتَ الْرُّءْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجَزِي الْمُحْسِنِينَ.** و مفسران این معنی را که حق تعالی ابتلا و آزمایش ابراهیم علیه‌السلام بنا بر چه معنی فرمود، و مقصود و حکمت‌الهی از این ۱۰ قضیه چه بود بر چند وجه گفته‌اند و آن را شرح مستوفی داده. ولیکن آنچه به عقل و تحقیق نزدیکتر تواند بود آن است که هر چند سخاوت و صدق و اخلاص خلیل صلوات‌الله‌علیه نزد حق جل و علاروشن و محقق بود، اما خواست که آن را در عمل ۱۵ آرد تا مستحق مجازات و مكافات گردد.

و اگرچه در اخبار نبوی آمده است که: **الْأَعْمَالُ يَأْتِي نَيَّاتُ** لیکن مراد آن است که صحّت عمل بر نیت موقوف است؛ **وَالآ تَأْتِي** مقارن با عمل نگردد فعل حاصل نیاید و شخص استحقاق جزا نیابد. چه خیر و شر ناکرده را ثواب و عقاب فرمودن عبث تواند بود، و امر بی‌واسطه و سبب از قضیّة عدل و حکمت دور. و مصدق ۲۰ نص قرآن مجید است که: **وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى** پس ضرورت باشد که بنده صدق نیت خود در عمل آورد تا چنانکه از کمال مرحمت و فیض فضل و عاطفت باری تعالی سزد بر مقتضی: **لِيَجُزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ**، و موجب: **فَيُضَاعِفُهُ اللَّهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً**، مزد و جزای آن به‌وی ۲۵

رساند. از این جهت حق تعالی خواست تا ابراهیم علیه السلام چون از تمامت اقران مؤمن و موحد گشته و به صفات مستحسن متعلّی شده، صدق خویش در باب سخاوت در عمل آرد تا از راهِ مكافات بن وجه احسن در عوض یک فرزند چندین قبایل و شعب از نسل و اصل او ظاهر گردد و به حکم: **فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْعِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا**، چندین هزار انبیا و اولیا و سلاطین و ملوك از ذریّت او در وجود آرد تا عالمیان را معلوم گردد که خداپرستی و تخلّق به اخلاق ربانی مستلزم ثواب بی‌حساب است و در آن باب تردد و اشتباه نماند، و در احراز آن سعادت جدّ بلیغ ۱۰ نمایند و اهمال و اغفال و تهاون و تکاسل نورزنند.

و ابراهیم خلیل علیه السلام فرزندان خود را وصیت کرد تا شجره نسل اولاد و اسباط بطنان بعد بطن و قرناً بعد قرن مرتب و مضبوط و محفوظ دارند، و دیگر اقوام را به سبیل مواصلت در میان خود نگذارند تا انتساب ایشان از شاییه اختلاط معتر و مصفا ۱۵ ماند، و هریک از اولاد آباء و اجداد خود را شرح و تفصیل داند.

و چون تا غایت رعایت این نکته کرده‌اند ارباب خبرت و معرفت را معین و مبین است که از مبداء تناسل / و توالد فرزندان ۱۲/ خلیل الله صلوات الله عليه إلى يومنا هذا که قریب چهار هزار سال پاشد، تمامت انبیا و ملوك و خواصی اهل اديان و ملل از ذریّت او ۲۰ بوده‌اند و تا قیامت خواهند بود.

و در شمع جمع آن خاندان و مهر سپهر آن دو دمان عنوان صحیفة انبیا و واسطه قلادة اصفیا، مهتر و بهتر کاینات، خلاصه و نقاوه موجودات، خاتم النبیین و خیر المرسلین، محمد رسول الله علیه و علی آلِ الصَّلُوةِ وَالسَّلَامِ است، که او را ایزد سبعانه و تعالی ۲۵ به کافه خلائق فرستاد و او را به آنکه عالمیان متابعت‌دین او نمایند

وعده داد. و تقدیر ازلى و خواستِ آمیزلى چنان بوده که اگر به هر دوری از ادوارِ بعید و هر عصری از اعصارِ مديد در میان اهل اسلام فترتی و اختلافی افتاد و از جاده شرعِ قویم، که صراطِ مستقیم است، به قدر تنکبِ تعجبی نمایند و مستوجب تأدیبی و مستحق تعذیبی گردند تا از خوابِ غفلت بیدار گردند و از سُکرِ ۵ نخوت هشیار گردند، و کار مسلمانی از نو نوایی دیگر گیرد و بازار شرع رونق و رواجی تازه پذیرد، و مبانی اسلام بر وجهی استحکام یابد که محسود و مفبوط اقوامِ سالف در اعوامِ سابق باشد.

و عنایتِ ذوالجلالی در سابقه لطفِ لايزالی چنان اقتضا کرده ۱۰ که تأدبِ اسلامیان بر دستِ طایفه‌ای باشد که موحد و خداشناس باشند نه مشركِ دشمنِ دین. و عاقبة الامر تقویت و تسویت امور ملت هم به شوکت آن اقوامِ مهیب صولت باشد و به برکتِ توحید جبلى به دین اسلام درآیند، و عموم خلق را به امثال و انقياد اوامر و نواهي الله فرمایند، و خويشتمن به احکام شرعی مقيد ۱۵ گردند و ادائی فرایض و واجبات آن را متکفل و متقلد شوند؛ و کار اسلام به جايی رسد که بواسطه صلابت و مهابت ايشان هیچ مشرکی را مجالِ طعن نباشد، و از شرق تا غرب بااتفاق بي نفاق مسلمان شوند؛ و اعتبار نبوی به امتداد ایام و مرور شهور و اعوام مندرس و منطمس نگردد؛ بلکه چندانکه روزگار برآيد اساس ۲۰ آن مؤکدتر گردد و قواعد و اصول آن مهمدتر شود، و تا انقراض جهان و انقضای دور زمان همواره سیارة آن دولت به جانب اوج متصاعد باشد و دم به دم آمدادِ نصرت آن ملت متزايد.

و دليلی قاطع و برهانی ساطع بر تصدیق این دعوی و تحقیق این معنی آن است که بعد از آن که ارکانِ احوالِ مسلمانی از ۲۵

زلزل نوازل متزلزل گشته بود و اجسام انتظام احکام از انصدام نوایب ایام متخلخل شده، از اُرُوغ بافروغ فرزندان پادشاه جهان چینگیزخان، که باری تعالی از ابتدای آفرینش عالم باز در هیچ قرنی و عهدی چنان پادشاهی قتله جبار با صلابت و مهابت و شوکت و سطوت و عظمت و قدرت نیافریده، و مانند او صاحب قرانی گیتیستان نافذ فرمان چشم گردون با هزاران دیده هرگز ندیده، و چندین پادشاه بزرگ از اولاد و اعواب او برخاسته اند و هر یک اقلیمها مستخر کرده و امصار و بلاد بی تعداد را در تحت فرمان آورده، چنانکه عرصه ممالک جهان از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب در قبضه قدرت و حوزه سلطنت ایشان است و فرمان بانفاذ ایشان همچون باد در اطراف و اکناف بعر و ببر جان و روان انس و جان روان.

در این عهد که شهرور سنه إثْنَيْنِ و سَبْعِمَائِةٍ هجری است در ممالک ایران زمین که خلاصه معموره جهان است، نوبت پادشاهی سریر سلطنت شہنشاهی پادشاه جهان، سلطان سلاطین زمان، ماده امن و امان، خلاصه نوع انسان، باسط عدل و احسان، وارث سریر سلیمانی، رافع لوای مسلمانی، دُرّ دریای کامکاری، میر سپهر بختیاری، مظہر امر الہی، مصدر فیض نامتناهی، مالک ممالک توفیق، سالک مسالک تحقیق، جمشید خورشید طلعت، خاقان کیوان رفت، شہنشاه اعدل، جهانبان اکمل، مالک رقبا¹³ انا، پادشاه اسلام، سایه الله ناصر دین الله، [که از میان اولاد چینگیزخان، که خدایگان سلاطین زمین و زمان اند] به شرف کمال علم و حکمت و دها، و فور عقل و فطن و ذکاء، و کثرت شوکت و عظمت و سیاست، و فرط شجاعت و فراست و کیاست، و شیوع [صیت] عدل و انصاف، و شمول فیض بذل و الطاف، و غایت

کفایت در مُلک داری و غزارتِ مهارت در امورِ شهریاری، و ترتیبِ
یوْسُون یا سُاق و تهذیبِ فنونِ اخلاق، مغبوطِ شاهانِ نامدار و محسودِ
خسروانِ کامکار است، و رقبهٔ گردن کشان و سرافرازان عالم در
ربقهٔ طاعت آورده، و جمله را رام احکام کرده، و با صفائ ذهنِ
مشکل‌گشای و ضیای رای ممالک آرایش هیچ نکته و دقیقه‌ای از ۵
نکاتِ علمی و دقایقِ حکمی در حجابِ ارتیاب پوشیده نمی‌تواند
ماند، و با کمالِ فصاحت و بلاغتش اکابرِ افضلِ حکما و عرفانی
مجال‌سوال و جواب نه، و در معرفتِ فنونِ آداب و گوناگونِ صناعات
نادرهٔ زمان و بر سر آمدهٔ جهان است.

۱۰

شعر

مشکلاتی را که عقل از درک آن قاصر شود
نفسِ درّاکش به برهان گوید از هر یک جواب
در شب از خواهد به معجز راه بنماید به خلق
گر ز پیشِ خاطر و قادر برداره حجاب
و همگی همت همایون و تیت میمون بر تمیید قواعدِ معدلت ۱۵
و تشییدِ مبانی عاطفت و مرحمت در حقِ عموم رعیت و اصنافِ
بریتِ موقوف فرموده، و اوقات و ساعات را به احرارِ اسباب
نیکنامی و تحصیلِ موجبات دوستکامی مصروف داشته، و به تأثیر
معجزهٔ محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات به نورِ صفائی
سینهٔ با سکینهٔ خویش، دین اسلام اختیار کرد، و تمامت لشکرهای ۲۰
خود را، که بعضی مغولِ موحد بودند و دیگر اقوام بتپرست و
مشارک از اویغور و غیرهم بجملگی مسلمان گردانید؛ و ابراهیم
خلیل‌وار از جمعِ کفار تبرآ جسته، به دستِ خویش تمامت اصنام
 بشکست و راه کفر و شرک بکلی برپست؛ و فرمود تا در اقطار
و امصارِ ممالک به حکمِ یا قَوْمَنَا أَجْبَيْوَا ذَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ، ۲۵

ندا کردند تا بستان را بشکستند و بتخانه‌ها برانداختند؛ و به ازاء آن مساجد و معابد ساختند؛ و هر آنچه در دین مکروه و بدعت بود جمله را ابطال و ازالت فرمود و دم به دم در اعلای آعلام اسلام و تزیین آیین و تمکین دین و اظہار شعار شرع حکمی مجدد و فرمانی مؤکد می‌فرماید؛ و در ترحیب و تعظیم اسلامیان می‌افزاید، ۵ چنانکه عالمیان مشاهده می‌کنند.

[شعر]

تیز شد بازارِ دین و کارِ دولت درگرفت
تا شه گیتی غَزانْ خان دین پیغمبر گرفت
۱۰ رونقِ شرعِ مطهر را اساسی نو تهاد
رسم شرک و کفر و بدعت را بکلی برگرفت
از مقتضای این مقدمات معلوم و مقرر و مفهوم و مصور می‌
شود، که خواست حق جل و علا از تقدیرِ تیسیرِ اسبابِ شوکت و
تفتیحِ ابوابِ دولتِ چینگیزخان و آباء و اجداد و ابناء و اولاد او
و ترقی احوال آن خاندان و تضاعفِ اقبال آن دودمان، تقویتِ دین ۱۵
اسلام و تمشیتِ شرعیاتِ احکام بوده، چه از یک بطん موحد چندان
اقوام و قبایل منشعب گشته‌اند که [اعداد] افراد ایشان:

شعر

۲۰ فزون ز اندازه حصرست و احصا

برون از حیز تحریر و تقریر
و خلاصه آن اقوام نامدار و قبایل بزرگوار پادشاه جهانگیر
چینگیزخان بوده، و خلاصه فرزندان و اُرُوغ او، که سلاطین
عالی و تاجداران بنی‌آدم حلقة بندگی ایشان در گوش دارند و

غاشیه چاکری بر دوش؛ شاه گیتی پناه سلطان محمود غازان است، خُلَّد سَلْطَنَتُهُ وَ أُبَدِ مَمْلَكَتُهُ. پس واجب و لازم باشد کیفیت ظهور اثر عنایت حق تعالی در حق ایشان بیان کردن، و تواریخ آن احوال¹⁴، و چگونگی انشعاب آن قبایل در سلک عبارت آوردن: والله الموفق،/

ذکر سبب تألیف این کتاب که موسوم است به
تاریخ غازانی

بر رای اربابِ فطنت و کیاست و اصحابِ رویت و فراست پوشیده نیست که تاریخ عبارت است از ضبط و ترتیب هر حالی غریب و حادثه‌ای عجیب که بنادر اتفاق افتاد، و آن را در متونِ ۵ دفاتر و بطنونِ اوراق اثبات کنند؛ و حکماً ابتدای آن حادثه را تاریخ آن حال گویند و مقدار [و] کمیتِ زمان بواسطه آن بدانند. بر این معنی ابتدای هر ملتی و هر دولتی تاریخی معین باشد. و کدام حادثه و قضیه در این مدت‌ها از ابتدای ظهور دولت چنگگیر ۱۰ خان معظم‌تر بوده است که آن را تاریخی توان ساخت چه به زمانی اندک بسیاری از ممالکِ عالم به رای ثاقب و تدبیرِ صایب و کمالِ کیاست و فرطِ سیاست مسخر گردانید؛ و گروهی مفسدان فرعون طبیعتِ ضحاکِ سیرت را که هریک از بادِ غرور دم: آنا و لاغیری ۱۵ می‌زدند، پایمالِ قهر و دستگیرِ فنا گردانید و جهان را یک روی و دلها را یک رأی و بیضئه حوزهٔ ممالک را از تصرفِ متغلبان جائز و ظلمِ متعدیان بی‌باک پاک کرده به اُرُوغِ نامدار و اخلافِ بزرگوار باقی گذاشت؛ و سعودِ افلاک به ایشان عقدِ ابدی و پیمانِ سرمدی بستند.

و رسم و عادتِ حکما و علماء چنان است که معظمه‌اتِ وقایع خیر

و شرِ هر زمانی مورخ کنند تا بعد از ایشان اخلاف و اعقاب اولو الابصار را اعتباری باشد، و احوالِ قرونِ ماضی در ادوار مستقبل معلوم ایشان شود، و ذکرِ پادشاهانِ نامدار و خسروان کامکار به وساطت آن بر روی اوراقِ روزگار باقی ماند مؤبدأ مخلدأ. چه وقایع و حوادث به مرورِ شهور و ایام و امتدادِ دهور ۵ و اعوام آن را مطموس و مدروس می‌گرداند.

تکِ روزگار از درازی که هست

همی بگسلاند سخن را ز دست

و دلیلِ صدق این معنی آن است که از چندان مملکتِ عربیض و ۱۰ حشمتِ مستفیض و نعمتِ فراوان و اموالِ بیکران و خزانین بی‌شمار و دفاینِ بسیار و اسبابِ کامرانی و تنقماتِ این جهانی که سلطان محمود غزنوی را حاصل بود، امروز نامِ نیک و ذکرِ جمیل او جز بواسطه سخن عنصری و فردوسی و عتبی باقی نمانده است:

شعر

باقی به قیدِ قافیه مانده است در جهان

۱۵

آثارِ حسنِ سیرتِ محمودِ غزنوی

و از اینجا معلوم می‌شود که سخنوران و مورخان مهتر و بهتر دُعاچیان‌اند.

و چون قومی از ایشان از قدیم‌العهد باز به تُرك موسوم‌اند، ۲۰ مقام و مسکن در ولایتی دارند که طول و عرض آن از ابتدای طرف آب‌جیحون و سیحون تا انتهای حدود بلاد مشرق، و از نهایت دشتِ قپچاق تا غایتِ ولایتِ جُورْچه و خُثائی است؛ و در آن‌مواضع در کوه و دره و صحراء می‌نشسته‌اند، و اقامت و توطّن در دیپها و شهرها عادت نداشته، و از مُلکِ ایران زمین دور بوده، در تواريخ متقدّمان از احوالِ ایشان ذکری مستوفی نیامده بلی در ۲۵

بعضی کتب شمّه‌ای از آن آورده‌اند و اهل خبرت را نیافتداند تا حقیقت حال اخبار و آثار و حکایات ایشان چنانچه بوده به شرح و بسط یاد کنند.

و هرچند همه اقوام و شعب تُرك و مُغول به هم مانده‌اند و لفت جمله در اصل یکی است لیکن مُغول صنفی از اتراف بوده و تفاوت و اختلاف بسیار در میان ایشان هست چنانکه شرح هریک به موضع خود بباید. این اختلاف نیز سبب آن باشد که حکایات و تواریخ ایشان محقق بدین دیار نرسیده.

و چون نوبت خانیت و پادشاهی عالم به چینگیزخان و اُرُوغ نامدار و اخلاف بزرگوار او رسید؛ تمام ممالک رباع مسکون از چین و

ماچین و خِتائی و هندوستان و ماوراء النهر و تُركستان و شام و روم و آس / و اُرُوس و چَرَکَس و قِپْچاق و کِلَار و باشْقُرْد، که

علی الاجمال از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب باشد، اپل و مطیع

کردند؛ [در] سوابق ایام از احوال جهانگیری و قلمه‌گشایی فرمانروایی چینگیزخان و اُرُوغ او، بعضی از اکابر عصر و

افاضل دهر شمّه‌ای خلاف واقع و معتقد شهرزادگان و امرای مُغول ایجاد کرده‌اند به سبب عدم وقوف بر کیفیت امور و احوال آن

دولت، و قلت معرفت به عظایم و جلایل آن حوادث. اما عهد به عهد تاریخ صحیح ایشان به عبارت و خط مُغولی، نامدوں و نامرتب

فصل فصل مبتر در خزاین نگاه داشته بودند و از مطالعه اغیار و اخیار پنهان و پوشیده. و هر کس را محل و اعتبار آن نتهااده که شاید که بر آن واقف و مطلع گرددند.

تا درین وقت که تاج و تخت شهنشاهی ایران زمین، که مقبوط همه پادشاهان جهان است، به وجود مبارک پادشاه اسلام، سلطان محمود غازان خان خُلَدَ مُلْكُه مشرف گشت؛ از غایت علو همت،

خاطرِ مبارکش بدان ملتفت شد که آن را مرتب و مدقون گردانند. اشارتِ اشرف فرمود تا بندۀ دولت اپلخانی و معتصم به عونِ عنایت ربّانی، مؤلف این ترکیب **فضل اللہ بن ابی الغیرات الملقب پرشیل طبیب همدانی**، **اصلح اللہ شانہ و وقارہ عما شانہ**، تواریخِ اصل و نسبِ مغول و سایر اتراء که به مغول مانده‌اند؛ و فصل فصل ۵ روایات و حکایات ایشان که در خزاینِ معمور موجود است و بعضی پیش امرا و مقرّبان حضرت مستودع، و تا غایت وقت جمع آن هیچ آفریده را دست نداده، و سعادتِ ترکیب آن به ترتیب کس را مساعدت ننموده؛ و هر موّرخی شطری از آن‌بی مغزفت‌حقیقت حال از افواهِ عوام، بر وجهی که خوش‌آمد طبع او بوده نقل می‌کرده، ۱۰ و یقین و صحت آن هیچ کسی را معلوم و محقق نگشته؛ بعد از تصحیح و تنقیح و اممان و ایقان به لفظی مهذب مدقون و مرتب گرداند، و عرایسِ نفایسِ ابکارِ افکار از اخبار و آثار، که تا غایت وقت در حُجُبِ استار کتمان پنهان مانده، بر منصه اظهار جلوه اشها دهد؛ و آنچه مجمل باشد و مفصل در آن کتاب ذکر ۱۵ نرفته، از دانایان و حکماء ختائی و هند و اُینگور و قِپچاق و دیگر اقوام و اعیان چون از همه اصنافِ طوایف مردم در بندگی حضرت اعلیٰ ملازم‌اند تفخّص نماید.

علی‌الخصوص از خدمتِ امیرِ معظم سپهبدار ایران و توران مدبرِ ممالکِ جهان بُولاد چینگیسانگ دامَ معظّماً که در بسیطِ ربع ۲۰ / ۱۶ مسکون / در انواعِ هنر‌های گوناگون و معرفتِ انسابِ اقوامِ اتراء و تواریخ احوال ایشان، بتخصیص از آن مغول نظری ندارد؛ و از کتبِ تواریخ که بدان اصطلاحات دارند اقتباس کنند؛ چنانکه مِنْ آوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ خواص و عوام را معلوم و مفهوم گردد. و نوادر احوال و معظّمات و قایع و حوادث که در زمان ظهور دولتِ مغول ۲۵

اتفاق افتاده، به مرورِ ایام و امتدادِ شهرور و اعوام منطمس و مندرس نگردد، و در پردهٔ تواری محبوب و مستور نماند.
چه در این عهد هر کس بر آن امور واقف و مطلع نیست؛ و به طول روزگار جوانان و نورسیدگان ابنای امرا از اسمی و انساب آباء و اجداد و اعمام و اخوال و حدوث احوال و قوعِ حوادث که در ازمانِ متقدم بوده باشد غافل و ذاهل مانند.

و چگونه شاید که اُرُوغ و اعقابِ بزرگان هر قوم بر مجاری احوالِ پدران و ذکرِ اسمی و انساب ایشان واقف و مطلع نباشند؛ خصوصاً آنانکه حق تعالی در حقِ ایشان انواع عنایت فرموده باشد و توفیق تیسیر کارهای بزرگ رفیق گردانیده، و زمامِ جهانِ بدرام در قبضهٔ مرامِ ایشان نهاده، و ممالکِ دور و نزدیک، که در هیچ عهدی پادشاهانِ قهار و خانانِ جبار بر آن قادر نبوده باشند و تواریخ آنجا بتواتر و تحقیق نشنوده و بر علوم آن اقوام وقوفی نیافته، در تحتِ فرمان آورده باشند. چون اُرُوغِ چینگیزخان را این چنین سعادت و دولت دست داده، و دانایان و حکما و موئخان حضرتِ اعلی را، که جزو لاینفلک اند کشف و بیان آن معانی میسر و مسُهل گشته، چگونه شاید که حال آن مهمل و معطل ماند تا هر کس به روایتی ندادنسته و به کُنه نارسیده گوید و نویسد؟ و هر آینه احیای نامِ نیکوی آباء و اجداد و تجدیدِ ذکرِ کردار و گفتارِ اسلام جز به یمنِ سعی اولاد گزیده و اخلافِ پسندیده، ۲۰ که به تأییدِ ربّانی و توفیقیزدانی ممتاز و مخصوص باشند نتواند بود.

شعر

به فرزند زنده است نام پدر به فرزند باقی است کام پدر
چون حکم یَرْلَیْغِ همایون لا زال نافذَا و مُطَاعَا به قیام به اهتمام و

اتمام این امر مهم نفاذ یافت و کمینه بنده از امتثال و انقیاد چاره ندید، و خاطر و ضمیر را به معرفت تواریخ مُغول و روایات و حکایات ایشان مشغوف یافت؛ در باب انقیاد غایت سعی و اجتهاد مبذول داشت، و مضمون آن اجزای نامرتّب که در خزانه موجود بود بعد از مطالعه و تحقیق مرتب و مبوب گردانید، و هر آنچه به ۵ طریق استماع به استفاضت از حکمای دولت، که ملازمان حضرت‌اند، و دانایان و مورخان هر صنفی اقتباس نموده [و محقق گردانیده] ضمیم آن ساخت، و به عبارتی که افهای مختلف آن را به سهولت دریابد، فصل‌فصل در قلم می‌آید. ان شاء الله به نظر قبول آن حضرت ملحوظ گردد تا بنده را موجب ادرائی سعادت دو ۱۰ جهانی و نیلِ کلی آمال و امانی باشد. **وَاللهُ أَعْلَمُ**.